زندگی سلام

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

سه‌شنبه • ۳۰ بهمن ۱۳۹۷

۱۳ جمادی‌الثانی ۱۴۴۰ • ۱۹ فوریه ۲۰۱۹

شماره ۲۰۰۴۱

۱۲۶۴

گفت‌وگو با مادر نوجوان ترین شهید دفاع مقدس به مناسبت روز تکریم مادران شهدا

۳۵ سال در حسرت به آغوش کشیدن فرزند

نسیم سهیلی | روزنامه‌نگار

پرونده

صدای لالایی شهربانو در امام‌زاده صلاح‌الدین‌محمد، می‌پیچد: «کورمال و کورمین، کورخه‌زانه گه‌م / مه تای ره نگاره نگ و هه‌زار دانه گه‌م / لاوه لاوه گه‌ی، ژه دل وژه گیان / شه که‌رو و نوات ده لیوه‌ت کیشم» (ترجمه‌این لالایی کردی: پسر یعنی خانه، پسر یعنی دارایی و پسر گنجینه‌زندگی من است. کالاهای رنگارنگ و هزار نوع چیز با ارزش من است. لالا، لالایی، لالایی برای تو می گویم شکر و نبات از لب های تو می نوشم). می نشیند در جوار مزاری که برای پسر جوانش خیلی بزرگ است. درد دل می کند با او و می داند علی گرچه قد و قامتی کوچک داشت اما روحش بزرگ بود. شهربانو روی سنگ قبر فرزندش دست می کشد و می گوید: «روله دل غمینم چش‌ورتم کاشکا زیتر بینمت» (ترجمه: پسر کم دلم برایت تنگ شده، کاش زودتر ببینمت). در این پرونده به مناسبت سالروز وفات حضرت ام‌البنین(س) و روز تکریم مادران شهدا بعد از آشنایی با نوجوان‌ترین رزمنده شهید، دقایقی با مادر او به گفت و گو نشسته‌ایم و از نویسنده کتابی درباره این شهید هم خواستیم که دلنوشته‌ای برای‌مان بنویسد. نویسنده‌ای که شب‌وروزهای زیادی را برای نوشتن یک کتاب درباره نوجوان ترین شهید جنگ تحمیلی، پشت سر گذاشته‌است.

گفت‌وگو با «شهربانو دشتی» که مادر نوجوان ترین شهید جنگ تحمیلی است

پسرم دلتنگ صدایت هستم

شهید «علی جرایه» فرزند سوخته‌زار و شهربانو در نخستین روز مهر ۱۳۵۰ در سرابباغ آبدانان از شهرستان ایلام در خانواده‌ای عشایر متولد شد و هنوز ۱۲ بهار بیشتر پشت سر نگذاشته بود که درس و مدرسه را رها کرد و به فرمان امام خمینی(ره) لبیک گفت. در زمان جنگ تحمیلی به‌عنوان رزمنده بسیجی به گردان ۵۰۵ محرم، تیپ ۱۱ امیرالمومنین(ع) سپاه پیوست. این بسیجی نوجوان در اولین روز اسفند سال ۱۳۶۲ طی عملیات والفجر ۵ در منطقه عملیاتی مهران از ناحیه سر هدف اصابت خمپاره قرار گرفت و به آرزویش که شهادت بود، رسید. پای صحبت های شهربانو دشتی، مادر ۸۱ ساله این شهید بزرگوار می نشینیم تا از نوجوان ترین فرزندی که به اسلام تقدیم کرده، بیشتر بدانیم.

علاقه خاصی به پسرم داشتم

تابلوی بزرگی از تصویر علی را به دیوار خانه زده و روبه‌رویش چهارزانو نشسته است. نمی تواند فارسی صحبت کند. برای همین کردی می گوید و پسرش مراد، فرزند آخر خانواده، برایم ترجمه می کند: «پسرم علی، عزیز من بود. خوب من بود. علاقه خاصی به او داشتم و به خاطر سنش، به نسبت دو برادر دیگرش، رابطه عاطفی و انس بیشتری با هم داشتیم.» شش پسر و یک دختر دارد و علی بچه سوم بود. همسرش سال ۱۳۸۶ فوت شد و شهربانو را با داغی دیگر تنها گذاشت. حالا سال ها از دلتنگی هایش می گذرد اما همچنان چون شیرزنان کرد صبوری می کند. می گوید: «ما عشایر بودیم. بیشتر کارها بر دوش پسرها بود و علی با آن سن کم، کمک دست ما بود. از مدرسه که برمی گشت، با کتاب و دفتر می‌رفت برای گله داری؛ عصای دستمان بود.»

از مدرسه تا جبهه

به گفته شهربانو، علی کار کردن با اسلحه را خوب می دانست. برای همین وقتی به پادگان محله شان مراجعه کرد، فوری قبول شد و به جبهه اعزامش کردند. مادر این شهید از حال و هوای آن روزهایش می گوید: «چون لب مرز و در روستایی دورافتاده زندگی می کردیم و خطر حمله حیوانات وحشی هم تهدیدمان می کرد، همه مردم از کوچک و بزرگ کار با اسلحه را می دانستند. خیلی از مردها به جبهه رفتند و ما هفته ای چند شهید داشتیم. موقعی که خبر شهادت یکی از آن ها را می آوردند، دلم می ریخت و می گفتم نکند علی من بین آن ها باشد! همیشه نگران بودم. چون دو فرزند بزرگم هم به جبهه رفته بودند اما علی کوچک ترین پسرم بود و به همین دلیل دلواپسی ام بیشتر بود.»

برای پسرم آرزوها داشتم

شهربانو با غمی که سال ها در سینه اش پنهان شده می گوید: «علی من را بغل می کرد و می گفت حلالم کن مادر. اگر شهید شدم ناراحت نباش و گریه نکن!». اوایل دلش رضا نمی داد علی کوچکش به جبهه برود اما وقتی اصرارش را دید، گفت که حق یارت و خدا پشت و پناهت باشد. علی رفت، چون مرغی که در قفس ماندنی نیست و می داند روزی باید پرواز کند. او رفت و دل یک مادر، پنج ماه نگران و در انتظارش تپید. شهربانو می گوید: «به خدا گفتم سهم مادو پسر بود که در راه تو فرستادیم. اگر لایق باشند شهید می شوند. اما دوست نداشتم پسر کوچکم هم برود. با خواهش و تمنای علی، بالاخره راضی شدم. چند بار با اصرار فامیل و دوستان او را از جبهه برگرداندیم اما باز راه جبهه پیش می گرفت. وقتی فهمیدم علی شهید شده، تا مدت ها فکر می کردم خبر شهادتش دروغ است! روزهای اول ناراحت بودم از این که همدمم را دیگر از دست داده‌ام. بی تابی می کردم و نمی توانستم باور کنم که علی دیگر نیست؛ پسری که برایش آرزوها داشتم.»

درد دل شهربانو با قاب عکس علی

علی دیگر از مدرسه با کیف و کتاب به چرا نمی رود. شهربانو باور نمی کرد آن روز صبح باید یک لیوان چای کمتر می ریخت و شب، یک رختخواب کمتر پهن می کرد. او آرزوی دامادی پسرانش را داشت. شهربانو نمی توانست سه را منهای یک کند و از دست دادن علی غم بزرگی بود. اما این که می دانست جایش امن است و پای سفره رسول ا... می نشیند مرهمی بود روی دلش. از او می خواهم کمی با علی درد دل کند، می گوید: «شیرم حلالت. زحمت هایی که برایت کشیدم حلالت. پسرم از تو راضی هستم. علی کوچکم را در راه اسلام داده‌ام. به او می گفتم دو برادرت رفتند جبهه تو نمی خواهد بروی. دیگر دینی به گردن ما نیست. می گفت آن ها برای سهم خودشان رفتند، من برای سهم خودم.»

خیلی دلم برای صدای پسرم تنگ شده است

هر روز تصویر علی ۱۲ ساله، در حالی که در لباس های گشاد سربازی گم شده و تفنگی هم قد خودش بر دوش دارد، روبه روی شهربانو می ایستد و لبخند می زند. مادر ۳۵ سال است که حسرت در آغوش گرفتن فرزندش را در دل دارد و انگشت اشاره اش را به طرف عکس او می برد و می گوید: «اگر همین الان علی را ببینم بغلش می کنم، می بوسمش و می گویم که چقدر دلم برایت تنگ شده. می گویم برایم حرف بزن علی، برای صدایت دلتنگم. خیلی دوست دارم صورت زیبایت را دوباره ببینم.»

علی و حسین فهمیده هر دو پسرانم هستند

با این که برای شهید «علی جرایه» چندین یادواره در شهرستان های ایلام و مشهد برگزار و دو کتاب نیز درباره اش نگاشته شده، اما او همچنان گمنام است و کمتر کسی از شهید ۱۲ ساله اهل آبدانان خبر دارد. نوجوانی که برای وطنش تفنگ را بر قلم ترجیح داد. از شهربانو این مادر همیشه داغدار و صبور می پرسم که برایت فرقی می کند «شهید حسین» فهمیده لقب نوجوان‌ترین شهید کشور را داشته باشد یا پسر تو؟ لبخند می زند و با زبان شیرین کردی می گوید: «برایم فرقی نمی کند علی را نوجوان‌ترین شهید بنامند یا حسین فهمیده. هر دو پسران من هستند. هر دو برای دفاع از این خاک جنگیده اند. من هر دو پسرم را دوست دارم.»

گفت‌وگویی با نویسنده کتاب زندگی شهید «علی جرایه» و دلنوشته زیبایش برای او

چگونه مادرت را دلداری بدهیم؟

«بتول میرزایی»، نویسنده کتاب «شوق وصال» روایتی داستانی از زندگی و خاطرات شهید علی جرایه را به نگارش درآورده است. انتشارات «مهر آیش» در تیرماه امسال این کتاب را به چاپ رسانده است. «میرزایی» درباره نوجوان ترین شهید جنگ تحمیلی می گوید که شناسنامه و پرونده شهادت علی جرایه به طور اتفاقی توسط فرمانده اسبق شهرستان آبدانان مورد بررسی قرار گرفت. وی از بنیاد شهید درخواست معرفی یکی از شهدای نوجوان را برای دیدار با خانواده اش دارد و زمانی که پرونده شهید را مطالعه می کند، متوجه می شود علی جرایه به لحاظ سنی از شهید حسین فهمیده کوچک‌تر است. پس از اعلام این خبر به فرماندار، ایشان به بنیاد شهید استان و استانداری نیز اعلام می کنند و در سال ۱۳۸۹ پس از بررسی های لازم و تطبیق سن شهید و شناسنامه ایشان، علی جرایه به عنوان نوجوان ترین شهید کشور ثبت می شود.

کار کردن درباره شهدا دغدغه زندگی ام بود

این نویسنده در خصوص چگونگی نگارش کتابش می گوید: «من در شهرستان ایلام مدرس دانشگاه هستم و کارهای پژوهشی زیادی انجام داده ام اما کار کردن درباره شهدا همیشه دغدغه زندگی ام بود. مراد جرایه برادر شهید از دانشجوهای من بود. ایشان از من خواست تا درباره شهیدشان کتابی بنویسم. جالب است که من به رغم مشغله زیاد همان لحظه قبول کردم و در اولین اقدام سراغ خانواده شهید رفتم. در این اثنا یکی دیگر از دانشجوها اعلام کرد که در کار تهیه و تدوین و کارگردانی شهدای شاخص است و ما می توانیم همزمان مستندی نیز درباره این شهید بسازیم. در واقع خود به خود به مدد روح پاک شهید کارها پیش می رفت.»

هدفم از نگارش این کتاب ...

«میرزایی» درباره هدفش از نگارش این کتاب می گوید: «مشکل اصلی در بحث مصاحبه ها این بود که حافظه مادر شهید به علت کهولت سن، یارای به یاد آوردن خیلی از مسائل و مطالب مربوط را نداشت و از دوران کودکی شهید، تکیه ما بر مصاحبه های هم کلاسی ها، رفقای قدیم و یکی از برادرانش بود. من فهرستی از تمام همرزمان و دوستان دوران کودکی و نوجوانی شهید تهیه کردم و سراغ همه رفتم. حتی کسانی که در نقاط دور افتاده زندگی می کردند. اطلاعاتی که درباره این شهید در کتابم نوشته‌ام، جامع ترین اطلاعاتی است که وجود دارد. هدف من از نوشتن این کتاب، نشان دادن جسارت و بی باکی شهید جرایه به نوجوانان امروزی بود. به خصوص در این روزها که شاید فرهنگ ایثار و شهادت بین نوجوانان و جوانان کمرنگ شده باشد.»

دلنوشته این نویسنده برای شهید

«علی جان چگونه دلت آمد شهربانوی مادر را که هنوز چشم به راهت هست تنها بگذاری. بی شک مام وطن را از مادرت بیشتر دوست داشته ای که این گونه ایثار کرده ای! و اما مادرت شهربانو، این سمبل صبر و استقامت که شب هایش را با عطر خوش کوله ات صبح می کند و کورسوی چشمان ناتوانش را هر روز با عکس زیبایت روشناتر می کند. چه بگوییم؟ چگونه دلداری اش بدهیم؟ اصلاً خودت بگو کدام مادر است که بتواند این همه سال داغ نوجوان فرزندش را فراموش کند؟ علی جان هیچ فردی نمی داند حس خوش نوشتن درباره اسطوره ای که همنام حیدر کرار است و راهش راه مرتضایی، چقدر فرح بخش است! از روزی که نام مقدس ات در زندگی ام برده شد، هر روز خوش تر از روز گذشته ام. من قلمم را با نامت متبرک کرده‌ام و هر قلمی که از تو و همنوعان تو بنویسد قلمی است که از پل صراط به راحتی عبور می کند. من به خود می بالم که توانستم از تو بنویسم و خدا را شاکرم که در طول عمرم مفتخر به نوشتن پرواز کبوتری شده ام که از همان اول شوق پرواز داشت. کاش می توانستم این شوق را زیباتر به تصویر بکشم. عذر مرا از ساحت مقدست پذیرا باش».

جدول سخت [شماره ۵۴۸]

طراح جدول: بیژن گورانی

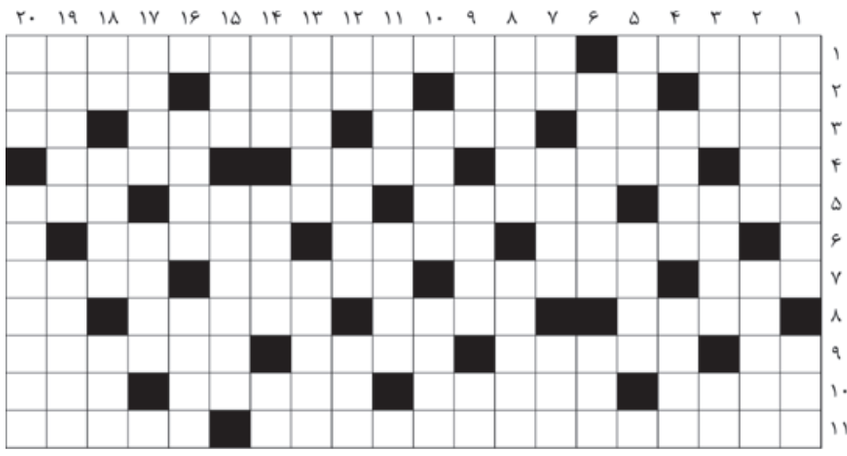

افقی:

۱ – مجموعه بوی افزار – نام اصلی رودکی، استاد شاعران فارسی زبان ۲ – خالص – طلوع کردن – معالجه – نشانی ۳ – عبور و مرور وسایل نقلیه – واحد نظامی – امضای حکم مسئولیت – دو تا الف ۴ – باغ وحش خارجی – مستعمل – برچسب – از ظروف آشپزخانه ۵ – اعلان – لباس کشباف – دومین دو رقمی – واحد اندازه گیری مقاومت الکتریکی ۶ – فینال – محوطه ورزشی سرپوشیده – شور و غوغا ۷ – اولین شهر تاریخی ما که در فهرست میراث جهانی به ثبت رسید – بامداد – برانگیختگی درونی – آموزگاه ۸ – ماه نو – فضای ذهنی – دریانورد – ویتامینی که در بدن ذخیره نمی شود ۹ – مکمل زیبایی رو – باکتری میله ای – اسب سرخ و سفید – کسب روزی ۱۰ – نوعی شکلات – از قبایل قدیمی اعراب – مجموعه داستانی نوشته بزرگ علوی – ورزش آبی ۱۱ – در زمانی بسیار کوتاه – مخلوط کن

عمودی:

۱ – آنچه در ذهن است اما واقعیت خارجی ندارد – شیوه و روش ۲ – قور باغه درختی – روی قاب پنجره می اندازند ۳ – نوعی بیماری واگیر عفونی – استارت قدیمی – قیمت بازاری ۴ – عالم به احکام شرعی – شهرستانی در استان قزوین ۵ – بانگ شتر – به هیچ وجه ۶ – مجموعه نامه های مولوی که به افراد مختلف نوشته است – احساس ۷ – حرف ندا – سازه ای چوبی یا فلزی بر روی مرقد بزرگان دینی – روز عرب ۸ – غیر قابل انکار – چرخ چاه ۹ – مفلس – از توابع گیلان – چله کمان ۱۰ – صمغی بسیار تلخ – تخم گیاه ۱۱ – جسمی – شعله آتش ۱۲ – محل ورود – عضو شامه – راز نهفته ۱۳ – سنگینی معده بر اثر هضم نشدن غذا – شاه بنیان گذار نوروز ۱۴ – گودال – نابودی – رنگ نشده! ۱۵ – آب میان بافتی – آرامش بخش ۱۶ – تکیه‌کلام درویش – اقیانوس کبیر ۱۷ – جذب کننده – گرفتگی زبان ۱۸ – شمردن – سست و تنبل – روستای گردشگری شاندیز ۱۹ – جارو – عطر مایه ۲۰ – واضح و قابل شنیدن – نوعی ساز شبیه ساز دهنی

حل جدول شماره ۵۴۷

جدول متوسط [شماره ۷۳۳۷]

طراح جدول: مجید شادروح

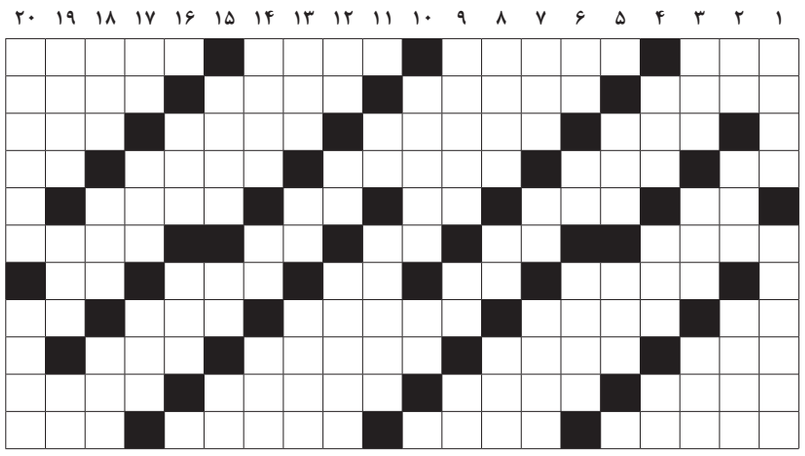

افقی:

۱ – عشیره – درجه ای در ارتش – قوس – قنات ۲ – هوس زن باردار – دروازه بان رئال مادرید – مالیات – مصون ۳ – پسوند مالکیت – دور انداختن – بی رونق – درخت همیشه لرزان ۴ – به دنیا آوردن – کیش – ابلیس – پول چین – بوی رطوبت ۵ – ضمیر متکبر – پسوند شباهت – می دهند و رسوا می کنند – زیر پا مانده – هیزم ۶ – غلاف شمشیر – بنیان – برهنه – آب عرب – نوعی پاپوش ۷ – رونق – فلز سرچشمه – شوربا – میان – نت استمرار ۸ – پنبه پاک نکرده – جاری – درخت انار – سَر – گل سرخ ۹ – نزدیک نیست – دژخیم – اجرامی که به دور ستارگان می چرخند – بشقاب بزرگ ۱۰ – کج – خنده رو – شهری در سیستان و بلوچستان – اشاره ۱۱ – زخم آب کشیده – پختگی – ارشاد – رنگ

عمودی:

۱ – نغمه – آبریز ۲ – حرف دهن کجی – بی سواد – چهل و دومین سوره قرآن کریم ۳ – از حروف الفبا – آتش – نخ تابیده ۴ – زیرک – دانه کش بی آزار – شامه نواز ۵ – عفریت – بالاترین نقطه ۶ – رود اروپا – آخرین توان – گیرا ۷ – عالی – بینش – عابد و پارسا ۸ – هجوم – زهر – زراعت بدون آبیاری ۹ – دیگ مسی دهان گشاد – عمر – ضمیر جمع ۱۰ – کارد قصابی – برگ برنده ۱۱ – حرف همراهی – ظلمانی ۱۲ – مغز – برج داستانی – هنگام شب ۱۳ – قلعه – نیز – از سوزنی برگان ۱۴ – فراموشکار – دربست کارخانه – صدای مهیب ۱۵ – از جزایر اندونزی – تلخ – چه وقت ۱۶ – دیوار گلی – جوانمرد ۱۷ – عدد فوتبالی – ظاهر ساختمان – سازمان جاسوسی شیطان بزرگ ۱۸ – شک و گمان – از اجسام هندسی – آب ویرانگر ۱۹ – سمت راست – بی خبر از گرسنه – گیسو ۲۰ – دربند – ضرر

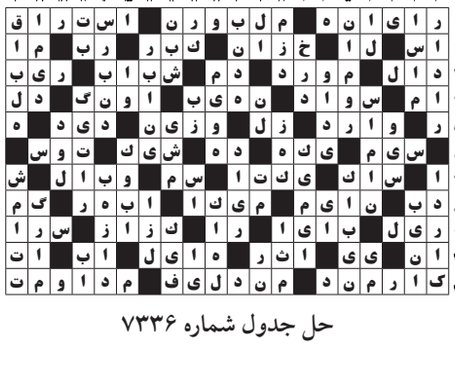

حل جدول شماره ۷۳۳۶